

دیوان شمس

مولانا

کتاب چهارم

غزل ۱۰۹۶: گر ز سر عشق او داری خبر

Ghazal 1096: If you have news from the head of his love,

To

غزل ۱۴۵۸: یک لحظه و یک ساعت دست از تو نمی‌دارم

Ghazal 1458: For a moment or an hour, I won't let go of your hand,

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب چهارم

Divan Shams — Volume 4

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 1096 to 1458, Letter Re to Mim

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

This is the fourth of nine volumes. It presents ghazals 1096 to 1458 of the Divan, the poems whose rhymes run from the letter Re to the letter Mim: 363 poems in 3,840 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 3 hold ghazals 1 to 1095.

The object of this work is to translate all poems of the Divan Shams, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

این کتاب، جلد چهارم از نه جلد است و غزل‌های ۱۰۹۶ تا ۱۴۵۸ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها از حرف «ر» تا حرف «م» است: ۳۶۳ غزل در ۳۸۴۰ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلد‌های یکم تا سوم غزل‌های ۱ تا ۱۰۹۵ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخوانند و کم کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Re - حرف ر	22
غزل ۱۰۹۶: گر ز سر عشق او داری خبر	22
غزل ۱۰۹۷: عقل بند رهروانست ای پسر	23
غزل ۱۰۹۸: آمدم من بی‌دل و جان ای پسر	24
غزل ۱۰۹۹: ای نهاده بر سر زانو تو سر	25
غزل ۱۱۰۰: بس که می‌انگیخت آن مه شور و شر	26
غزل ۱۱۰۱: نرم نرمک سوی رخسارش نگر	29
غزل ۱۱۰۲: عشق را با گفت و با ایما چه کار	30
غزل ۱۱۰۳: رفتم آن جا مست و گفتم ای نگار	31
غزل ۱۱۰۴: باز شد در عاشقی بابی دگر	31
غزل ۱۱۰۵: ای خیالت در دل من هر سحور	33
غزل ۱۱۰۶: راز را اندر میان نه وامگیر	34
غزل ۱۱۰۷: در چمن آید و بربندید دید	34
غزل ۱۱۰۸: ساقیا باده چون نار بیار	35
غزل ۱۱۰۹: ساقیا باده گلرنگ بیار	36
غزل ۱۱۱۰: از لب یار شکر را چه خبر	38
غزل ۱۱۱۱: روزی خوشست رویت از نور روز خوشتر	39
غزل ۱۱۱۲: بر منبرست این دم مذکر مذکر	39
غزل ۱۱۱۳: ای جان جان جان‌ها جانی و چیز دیگر	40
غزل ۱۱۱۴: ای محو عشق گشته جانی و چیز دیگر	42
غزل ۱۱۱۵: ای آینه فقیری جانی و چیز دیگر	43
غزل ۱۱۱۶: هر کس به جنس خویش درآمیخت ای نگار	43
غزل ۱۱۱۷: دل ناظر جمال تو آن گاه انتظار	45

47	 غزل ۱۱۱۸: میر شکار من که مرا کرده‌ای شکار
47	 غزل ۱۱۱۹: کس بی‌کسی نماند می‌دان تو این قدر
48	 غزل ۱۱۲۰: مستیم و بیخودیم و جمال تو پرده در
49	 غزل ۱۱۲۱: آمد بهار خرم و آمد رسول یار
51	 غزل ۱۱۲۲: اندیشه را رها کن اندر دلش مگیر
52	 غزل ۱۱۲۳: پرده خوش آن بود کز پس آن پرده دار
54	 غزل ۱۱۲۴: تاخت رخ آفتاب گشت جهان مست وار
55	 غزل ۱۱۲۵: چون سر کس نیستت فتنه مکن دل مبر
56	 غزل ۱۱۲۶: سست مکن زه که من تیر توام چارپر
57	 غزل ۱۱۲۷: وجهک مثل القمر قلبک مثل الحجر
58	 غزل ۱۱۲۸: بر سر ره دیدمش تیزروان چون قمر
59	 غزل ۱۱۲۹: عمر که بی‌عشق رفت هیچ حسابش مگیر
60	 غزل ۱۱۳۰: آید هر دم رسول از طرف شهر یار
61	 غزل ۱۱۳۱: گفت لبم چون شکر ارزد گنج گهر
62	 غزل ۱۱۳۲: چون سر کس نیستت فتنه مکن دل مبر
63	 غزل ۱۱۳۳: نه در وفات گذارد نه در جفا دلدار
66	 غزل ۱۱۳۴: چرا ز قافله یک کس نمی‌شود بیدار
69	 غزل ۱۱۳۵: بیار ساقی بادت فدا سر و دستار
73	 غزل ۱۱۳۶: نبشتست خدا گرد چهره دلدار
74	 غزل ۱۱۳۷: شدست نور محمد هزار شاخ هزار
76	 غزل ۱۱۳۸: چه مایه رنج کشیدم ز یار تا این کار
77	 غزل ۱۱۳۹: مجوی شادی چون در غمست میل نگار
78	 غزل ۱۱۴۰: بیامدیم دگر بار چون نسیم بهار
79	 غزل ۱۱۴۱: ز بامداد چه دشمن کشست دیدن یار
81	 غزل ۱۱۴۲: درخت اگر متحرک بدی به پا و به پر

82	 غزل ۱۱۴۳: تو شاخ خشک چرای بی روی یار نگر
83	 غزل ۱۱۴۴: ندا رسید به جانها ز خسرو منصور
85	 غزل ۱۱۴۵: به من نگر که منم مونس تو اندر گور
87	 غزل ۱۱۴۶: مرا بگاه ده ای ساقی کریم عمار
88	 غزل ۱۱۴۷: بکش بکش که چه خوش می‌کشی بیار
89	 غزل ۱۱۴۸: کسی بگفت ز ما یا از اوست نیکی و شر
90	 غزل ۱۱۴۹: فغان فغان که بیست آن نگار بار سفر
91	 غزل ۱۱۵۰: به خدمت لب آمد به انتجاع شکر
92	 غزل ۱۱۵۱: قدح شکست و شرابم نماند و من مخمور
94	 غزل ۱۱۵۲: ببین دلی که نگرده ز جان سپاری سیر
95	 غزل ۱۱۵۳: مه تو یار ندارد جز او تو یار مگیر
96	 غزل ۱۱۵۴: چو در رسید ز تبریز شمس دین چو قمر
97	 غزل ۱۱۵۵: از آن مقام که نبود گشاد زود گذر
98	 غزل ۱۱۵۶: مطرب عاشقان بجنبان تار
99	 غزل ۱۱۵۷: گر تو خواهی وطن پر از دلدار
101	 غزل ۱۱۵۸: رحم بر یار کی کند هم یار
102	 غزل ۱۱۵۹: عشق جانست عشق تو جان‌تر
104	 غزل ۱۱۶۰: روی بنما به ما مکن مستور
104	 غزل ۱۱۶۱: مطربا عیش و نوش از سر گیر
106	 غزل ۱۱۶۲: مطربا عشقبازی از سر گیر
107	 غزل ۱۱۶۳: عمار بادا جهانیان را عمار
108	 غزل ۱۱۶۴: خلق را زیر گنبد دوار
108	 غزل ۱۱۶۵: میر خرابات تویی ای نگار
109	 غزل ۱۱۶۶: چند از این راه نو روزگار
111	 غزل ۱۱۶۷: مست توام نه از می و نه از کوکنار

..... غزل ۱۱۶۸: جان خراباتی و عمر بهار	112
..... غزل ۱۱۶۹: هست کسی صافی و زیبانظر	113
..... غزل ۱۱۷۰: رحم کن ار زخم شوم سر به سر	114
..... غزل ۱۱۷۱: در بگشا کآمد خامی دگر	117
..... غزل ۱۱۷۲: جاء الربيع و البطر زال الشتاء و الخطر	119
..... غزل ۱۱۷۳: بشنو خبر صادق از گفته پیغامبر	122
..... غزل ۱۱۷۴: مرا می‌گفت دوش آن یار عیار	123
..... غزل ۱۱۷۵: انجیرفروش را چه بهتر	125
..... غزل ۱۱۷۶: انتم الشمس و القمر منكم السمع و البصر	127
..... غزل ۱۱۷۷: آفتابی برآمد از اسرار	128
..... غزل ۱۱۷۸: جاء الربيع و البطر زال الشتاء و الخطر	130
..... غزل ۱۱۷۹: غره وجه سلبت قلب جميع البشر	132
..... غزل ۱۱۸۰: سیدی انی کلیل انت فی زی النهار	133
..... Letter Ze - حرف ز	135
..... غزل ۱۱۸۱: به سوی ما نگر چشمی برانداز	135
..... غزل ۱۱۸۲: تو چشم شیخ را دیدن میاموز	136
..... غزل ۱۱۸۳: اگر کی در فرینداز یوقسا یاوز	137
..... غزل ۱۱۸۴: بیا با تو مرا کارست امروز	138
..... غزل ۱۱۸۵: چنان مستم چنان مستم من امروز	138
..... غزل ۱۱۸۶: چنان مستم چنان مستم من امروز	140
..... غزل ۱۱۸۷: در این سرما سر ما داری امروز	141
..... غزل ۱۱۸۸: الا ای شمع گریان گرم می‌سوز	142
..... غزل ۱۱۸۹: در این سرما سر ما داری امروز	143
..... غزل ۱۱۹۰: ای خفته به یاد یار برخیز	144
..... غزل ۱۱۹۱: ماییم فداییان جانباز	145

..... غزل ۱۱۹۲: برخیز و صبح را برانگیز	146
..... غزل ۱۱۹۳: من از سخنان مهرانگیز	147
..... غزل ۱۱۹۴: گر نه‌ای دیوانه رو مر خویش را دیوانه ساز	148
..... غزل ۱۱۹۵: سوی خانه خویش آمد عشق آن عاشق نواز	149
..... غزل ۱۱۹۶: عاشقان را شد مسلم شب نشستن تا به روز	150
..... غزل ۱۱۹۷: اگر آتش است یارت تو برو در او همی‌سوز	151
..... غزل ۱۱۹۸: سیمرغ کوه قاف رسیدن گرفت باز	152
..... غزل ۱۱۹۹: یا مکرر الدلال علی الخلق بالنشوز	154
..... غزل ۱۲۰۰: ساقی روحانیان روح شدم خیز خیز	156
..... غزل ۱۲۰۱: برای عاشق و دزدست شب فراخ و دراز	157
..... غزل ۱۲۰۲: به آفتاب شهم گفت هین مکن این ناز	158
..... غزل ۱۲۰۳: برو برو که نفورم ز عشق عارآمیز	160
..... Letter Sin - حرف س	162
..... غزل ۱۲۰۴: عشق‌گزین عشق و در او کوکبه می‌ران و مترس	162
..... غزل ۱۲۰۵: سیر نگشت جان من بس مکن و مگو که بس	162
..... غزل ۱۲۰۶: سوی لبش هر آنک شد زخم خورد ز پیش و پس	164
..... غزل ۱۲۰۷: نیم شب از عشق تا دانی چه می‌گوید خروس	166
..... غزل ۱۲۰۸: حال ما بی‌آن مه زیبا می‌پرس	166
..... غزل ۱۲۰۹: ای دل بی‌بهره از بهرام ترس	167
..... غزل ۱۲۱۰: نیست در آخرزمان فریادرس	168
..... غزل ۱۲۱۱: ای روترش به پیشم بد گفته‌ای مرا پس	169
..... غزل ۱۲۱۲: دست بنه بر دلم از غم دلبر می‌پرس	170
..... غزل ۱۲۱۳: ای سگ قصاب هجر خون مرا خوش بلیس	172
..... غزل ۱۲۱۴: بیا که دانه لطیفست رو ز دام مترس	173
..... Letter Shin - حرف ش	175

175	 غزل ۱۲۱۵: ای مست ماه روی تو استاره و گردون خوش
176	 غزل ۱۲۱۶: گر عاشقی از جان و دل جور و جفای یار کش
177	 غزل ۱۲۱۷: الحذر از عشق حذر هر کی نشانی بودش
178	 غزل ۱۲۱۸: ای شب خوش رو که تویی مهتر و سالار حبش
179	 غزل ۱۲۱۹: یار نخواهم که بود بدخو و غمخوار و ترش
179	 غزل ۱۲۲۰: دام دگر نهاده‌ام تا که مگر بگیری‌مش
180	 غزل ۱۲۲۱: اگر گم گردد این بی‌دل از آن دلدار جویی‌دش
181	 غزل ۱۲۲۲: چه دارد در دل آن خواجه که می‌تابد ز رخسارش
182	 غزل ۱۲۲۳: قرین مه دو مریخند و آن دو چشم‌ت ای دلکش
184	 غزل ۱۲۲۴: پریشان باد پیوسته دل از زلف پریشانش
185	 غزل ۱۲۲۵: ریاضت نیست پیش ما همه لطفست و بخشایش
186	 غزل ۱۲۲۶: آن یار ترش رو را این سوی کشانیدش
187	 غزل ۱۲۲۷: رویش خوش و مویش خوش وان طره جعدینش
189	 غزل ۱۲۲۸: ای یوسف مه رویان ای جاه و جمالت خوش
189	 غزل ۱۲۲۹: زلفی که به جان ارزد هر تار بشوریدش
190	 غزل ۱۲۳۰: جانم به چه آرامد ای یار به آمیزش
191	 غزل ۱۲۳۱: وقتت خوش وقتت خوش حلوایی و شکرکش
192	 غزل ۱۲۳۲: هنگام صبح آمد ای مرغ سحرخوانش
193	 غزل ۱۲۳۳: درون ظلمتی می‌جو صفاتش
194	 غزل ۱۲۳۴: قضا آمد شنو طبل نفیرش
195	 غزل ۱۲۳۵: نگاری را که می‌جویم به جانش
196	 غزل ۱۲۳۶: برفتم دی به پیشش سخت پرجوش
197	 غزل ۱۲۳۷: شنو پندی ز من ای یار خوش کیش
197	 غزل ۱۲۳۸: امروز خوش است دل که تو دوش
198	 غزل ۱۲۳۹: ای خواجه تو عاقلانه می‌باش

200	 غزل ۱۲۴۰: آن مطرب ما خوشست و چنگش
200	 غزل ۱۲۴۱: ما نعره به شب زنیم و خاموش
202	 غزل ۱۲۴۲: گر لاش نمود راه قلاش
203	 غزل ۱۲۴۳: اندر آ ای اصل اصل شادمانی شاد باش
204	 غزل ۱۲۴۴: ای سنایی گر نیایی یار یار خویش باش
205	 غزل ۱۲۴۵: آنک بیرون از جهان بد در جهان آوردمش
206	 غزل ۱۲۴۶: دوش رفتم در میان مجلس سلطان خویش
207	 غزل ۱۲۴۷: عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش
209	 غزل ۱۲۴۸: ساقیا بی‌گه رسیدی می بده مردانه باش
210	 غزل ۱۲۴۹: شده‌ام سپند حسنت وطنم میان آتش
211	 غزل ۱۲۵۰: به شکرخنده اگر می‌ببرد جان رسدش
212	 غزل ۱۲۵۱: گر لب او شکند نرخ شکر می‌رسدش
212	 غزل ۱۲۵۲: آن که مه غاشیه زین چو غلامان کشدش
214	 غزل ۱۲۵۳: بر ملک نیست نهان حال دل و نیک و بدش
215	 غزل ۱۲۵۴: من توام تو منی ای دوست مرو از بر خویش
216	 غزل ۱۲۵۵: اندک اندک راه زد سیم و زرش
219	 غزل ۱۲۵۶: آنک جاناش داده‌ای آن را مکش
220	 غزل ۱۲۵۷: چون تو شادی بنده گو غمخوار باش
221	 غزل ۱۲۵۸: آن مایی هم‌چو ما دلشاد باش
222	 غزل ۱۲۵۹: عقل آمد عاشقا خود را بیپوش
223	 غزل ۱۲۶۰: اندر آمد شاه شیرینان ترش
224	 غزل ۱۲۶۱: روی تو جان جانست از جان نهان مدارش
225	 غزل ۱۲۶۲: گر جان به جز تو خواهد از خویش برکنیمش
226	 غزل ۱۲۶۳: سرمست شد نگارم بنگر به نرگسانش
226	 غزل ۱۲۶۴: می‌گفت چشم شوخش با طره سیاهش

228	 غزل ۱۲۶۵: آن مه که هست گردون گردان و بی‌قرارش
229	 غزل ۱۲۶۶: روحیست بی‌نشان و ما غرقه در نشانش
230	 غزل ۱۲۶۷: در عشق آتشینش آتش نخورده آتش
231	 غزل ۱۲۶۸: صد سال اگر گریزی و نایی بتا به پیش
232	 غزل ۱۲۶۹: آینه‌ام من آینه‌ام من تا که بدیدم روی چو ماهش
233	 غزل ۱۲۷۰: مستی امروز من نیست چو مستی دوش
234	 غزل ۱۲۷۱: باز درآمد طیب از در رنجور خویش
236	 غزل ۱۲۷۲: باز فرود آمدم بر در سلطان خویش
237	 غزل ۱۲۷۳: ما به سلیمان خوشیم دیو و پری گو مباش
238	 غزل ۱۲۷۴: خواجه چرا کرده‌ای روی تو بر ما ترش
239	 غزل ۱۲۷۵: چون بزند گردنم سجده کند گردنش
240	 غزل ۱۲۷۶: باز درآمد ز راه بیخود و سرمست دوش
241	 غزل ۱۲۷۷: خواجه غلط کرده‌ای در صفت یار خویش
242	 غزل ۱۲۷۸: یار درآمد ز باغ بیخود و سرمست دوش
242	 غزل ۱۲۷۹: باز درآمد طیب از در ایوب خویش
243	 غزل ۱۲۸۰: جان منست او هی مزیدش
244	 غزل ۱۲۸۱: ز هدهدان تفکر چو دررسید نشانش
245	 غزل ۱۲۸۲: تمام اوست که فانی شدست آثارش
246	 غزل ۱۲۸۳: ندا رسید به عاشق ز عالم رازش
247	 غزل ۱۲۸۴: سری برآر که تا ما رویم بر سر عیش
249	 غزل ۱۲۸۵: شکست نرخ شکر را بتم به روی ترش
250	 غزل ۱۲۸۶: شنو ز سینه ترنگاترنگ آوازش
251	 غزل ۱۲۸۷: مباد با کس دیگر ثنا و دشنامش
252	 غزل ۱۲۸۸: چو رو نمود به منصور وصل دلدارش
254	 غزل ۱۲۸۹: دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش

..... غزل ۱۲۹۰: مست گشتم ز ذوق دشنامش	255
..... غزل ۱۲۹۱: توبه من درست نیست خموش	257
..... غزل ۱۲۹۲: آمد آن خواجه سیماترش	258
..... غزل ۱۲۹۳: علی الله ای مسلمانان از آن هجران پراتش	259
..... غزل ۱۲۹۴: کل عقل بوصلکم مدهش	260
..... غزل ۱۲۹۵: بیا بیا که تویی جان جان جان سماع	261
..... غزل ۱۲۹۶: بیا بیا که تویی جان جان جان سماع	262
..... Letter Ghey - حرف غ	264
..... غزل ۱۲۹۷: مدارم یک زمان از کار فارغ	264
..... غزل ۱۲۹۸: امروز روز شادی و امسال سال لاغ	265
..... غزل ۱۲۹۹: گویند شاه عشق ندارد وفا دروغ	266
..... غزل ۱۳۰۰: عیسی روح گرسنه‌ست چو زاغ	268
..... Letter Fe - حرف ف	271
..... غزل ۱۳۰۱: ما دو سه رند عشرتی جمع شدیم این طرف	271
..... غزل ۱۳۰۲: ما دو سه مست خلوتی جمع شدیم این طرف	272
..... غزل ۱۳۰۳: گر تو تنگ آیی ز ما زوتر برون رو ای حریف	273
..... غزل ۱۳۰۴: باده نمی‌بایدم فارغم از درد و صاف	274
..... غزل ۱۳۰۵: کعبه جان‌ها تویی گرد تو آرم طواف	276
..... غزل ۱۳۰۶: بیا بیا که تویی شیر شیر شیر مضاف	278
..... Letter Qaf - حرف ق	281
..... غزل ۱۳۰۷: ای مونس و غمگسار عاشق	281
..... غزل ۱۳۰۸: گر خمار آرد صدای بر سر سودای عشق	283
..... غزل ۱۳۰۹: ای جهان را دلگشا اقبال عشق	283
..... غزل ۱۳۱۰: ای ناطق الهی و ای دیده حقایق	284
..... غزل ۱۳۱۱: باز از آن کوه قاف آمد عنقای عشق	285

..... غزل ۱۳۱۲: فریفت یار شکر بار من مرا به طریق	286
..... غزل ۱۳۱۳: جان و سر تو که بگو بی‌نفاق	288
..... Letter Kaf - حرف ک	290
..... غزل ۱۳۱۴: به دلجویی و دلداری درآمد یار پنهانک	290
..... غزل ۱۳۱۵: روان شد اشک یاقوتی ز راه دیدگان اینک	291
..... غزل ۱۳۱۶: رو رو که نه‌ای عاشق ای زلفک و ای خالک	292
..... غزل ۱۳۱۷: آن میر دروغین بین با اسپک و با زینک	293
..... غزل ۱۳۱۸: هر اول روز ای جان صد بار سلام علیک	294
..... غزل ۱۳۱۹: ببايد عشق را ای دوست دردک	296
..... غزل ۱۳۲۰: اندر آ با ما نشان ده راستک	297
..... غزل ۱۳۲۱: ایا هوای تو در جان‌ها سلام علیک	298
..... غزل ۱۳۲۲: ای ظریف جهان سلام علیک	299
..... غزل ۱۳۲۳: ای ظریف جهان سلام علیک	300
..... Letter Gaf - حرف گ	302
..... غزل ۱۳۲۴: برخیز ز خواب و ساز کن چنگ	302
..... غزل ۱۳۲۵: عشق خامش طرفه‌تر یا نکته‌های چنگ چنگ	303
..... غزل ۱۳۲۶: عاشقی و آنگهانی نام و ننگ	304
..... غزل ۱۳۲۷: تتار اگر چه جهان را خراب کرد به جنگ	305
..... غزل ۱۳۲۸: حریف جنگ گزیند تو هم در آ در جنگ	306
..... غزل ۱۳۲۹: چو زد فراق تو بر سر مرا به نیرو سنگ	306
..... غزل ۱۳۳۰: بگردان شراب ای صنم بی‌درنگ	308
..... غزل ۱۳۳۱: هر کی در او نیست از این عشق رنگ	309
..... غزل ۱۳۳۲: توبه سفر گیرد با پای لنگ	310
..... Letter Lam - حرف ل	312
..... غزل ۱۳۳۳: ای تو ولی احسان دل ای حسن رویت دام دل	312

313	غزل ۱۳۳۴: این بوالعجب کاندز خزان شد آفتاب اندر حمل
314	غزل ۱۳۳۵: بانگ زدم نیم شبان کیست در این خانه دل
315	غزل ۱۳۳۶: حلقه دل زدم شبی در هوس سلام دل
316	غزل ۱۳۳۷: الا ای رو ترش کرده که تا نبود مرا مدخل
317	غزل ۱۳۳۸: بقا اندر بقا باشد طریق کم زنان ای دل
318	غزل ۱۳۳۹: مهم را لطف در لطفست از آنم بی‌قرار ای دل
321	غزل ۱۳۴۰: هر آن کو صبر کرد ای دل ز شهوت‌ها در این منزل
322	غزل ۱۳۴۱: امروز بحمدالله از دی بترست این دل
323	غزل ۱۳۴۲: چه کارستان که داری اندر این دل
324	غزل ۱۳۴۳: صد هزاران همچو ما غرقه در این دریای دل
325	غزل ۱۳۴۴: شتران مست شدستند ببین رقص جمل
326	غزل ۱۳۴۵: تو مرا می‌ده و مست بخوابان و بهل
327	غزل ۱۳۴۶: رفت عمرم در سر سودای دل
328	غزل ۱۳۴۷: سوی آن سلطان خوبان الرحیل
329	غزل ۱۳۴۸: امروز روز شادی و امسال سال گل
330	غزل ۱۳۴۹: تا نزد آفتاب خیمه نور جلال
331	غزل ۱۳۵۰: چشم تو با چشم من هر دم بی‌قیل و قال
333	غزل ۱۳۵۱: شد پی این لولیان در حرم ذوالجلال
334	غزل ۱۳۵۲: چند از این قیل و قال عشق پرست و ببال
334	غزل ۱۳۵۳: چگونه برنبرد جان چو از جناب جلال
336	غزل ۱۳۵۴: تو را سعادت بادا در آن جمال و جلال
338	غزل ۱۳۵۵: دو چشم اگر بگشادی به آفتاب وصال
339	غزل ۱۳۵۶: اگر درآید ناگه صنم زهی اقبال
340	غزل ۱۳۵۷: پیام کرد مرا بامداد بحر عسل
340	غزل ۱۳۵۸: به گوش دل پنهانی بگفت رحمت کل

342	 غزل ۱۳۵۹: ز خود شدم ز جمال پر از صفا ای دل
343	 غزل ۱۳۶۰: باده ده ای ساقی جان باده بی‌درد و دغل
345	 غزل ۱۳۶۱: عمرک یا واحدا فی درجات الکمال
346	 غزل ۱۳۶۲: لجکنن اغلن هی بزه کلکل
348	 غزل ۱۳۶۳: کجکنن اغلن اودیا کلکل
348	 غزل ۱۳۶۴: ایها النور فی الفؤاد تعال
350	 غزل ۱۳۶۵: یا منیر البدر قد اوضحت بالبلبال بال
351	 غزل ۱۳۶۶: یا بدیع الحسن قد اوضحت بالبلبال بال
351	 غزل ۱۳۶۷: رشاء العشق حبیبی لشرود و مضل
352	 غزل ۱۳۶۸: عمرک یا واحدا فی درجات الکمال
352	 غزل ۱۳۶۹: تعال یا مدد العیش و السرور تعال
354	 Letter Mim - حرف م
354	 غزل ۱۳۷۰: آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم
355	 غزل ۱۳۷۱: ای عاشقان ای عاشقان پیمانه را گم کرده‌ام
356	 غزل ۱۳۷۲: این بار من یک بارگی در عاشقی پیچیده‌ام
359	 غزل ۱۳۷۳: هان ای طبیب عاشقان دستی فروکش بر برم
360	 غزل ۱۳۷۴: ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم
361	 غزل ۱۳۷۵: بازآمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم
363	 غزل ۱۳۷۶: کاری ندارد این جهان تا چند گل کاری کنم
366	 غزل ۱۳۷۷: ای با من و پنهان چو دل از دل سلامت می‌کنم
367	 غزل ۱۳۷۸: ای آسمان این چرخ من زان ماه رو آموختم
368	 غزل ۱۳۷۹: آمد خیال خوش که من از گلشن یار آمدم
369	 غزل ۱۳۸۰: دی بر سرم تاج زری بنهاده است آن دلبرم
370	 غزل ۱۳۸۱: هرگز ندانم راندن مستی که افتد بر درم
371	 غزل ۱۳۸۲: ای ساقی روشن دلان بردار سغراق کرم

372	 غزل ۱۳۸۳: تا من بدیدم روی تو ای ماه و شمع روشنم
374	 غزل ۱۳۸۴: عشقا تو را قاضی برم کاشکستیم همچون صنم
375	 غزل ۱۳۸۵: بس جهد می کردم که من آیینہ نیکی شوم
376	 غزل ۱۳۸۶: آمد بهار ای دوستان منزل به سروستان کنیم
377	 غزل ۱۳۸۷: هین خیره خیره می نگر اندر رخ صفراییم
379	 غزل ۱۳۸۸: ای نفس کل صورت مکن وی عقل کل بشکن قلم
380	 غزل ۱۳۸۹: ای پاک رو چون جام جم وز عشق آن مه متهم
381	 غزل ۱۳۹۰: باز آمدم باز آمدم از پیش آن یار آمدم
383	 غزل ۱۳۹۱: تا کی به حبس این جهان من خویش زندانی کنم
384	 غزل ۱۳۹۲: یار شدم یار شدم با غم تو یار شدم
385	 غزل ۱۳۹۳: مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
387	 غزل ۱۳۹۴: دفع مده دفع مده من نروم تا نخورم
390	 غزل ۱۳۹۵: مطرب عشق ایدم زخمه عشرت بزدم
392	 غزل ۱۳۹۶: باز در اسرار روم جانب آن یار روم
393	 غزل ۱۳۹۷: زین دو هزاران من و ما ای عجا من چه منم
394	 غزل ۱۳۹۸: جمع تو دیدم پس از این هیچ پریشان نشوم
395	 غزل ۱۳۹۹: هر نفسی تازه ترم کز سر روزن بپریم
395	 غزل ۱۴۰۰: تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم
396	 غزل ۱۴۰۱: کوه نیم سنگ نیم چونک گدازان نشوم
397	 غزل ۱۴۰۲: دوش چه خورده‌ای بگو ای بت همچو شکرم
398	 غزل ۱۴۰۳: آمده‌ام که سر نهم عشق تو را به سر برم
399	 غزل ۱۴۰۴: کار مرا چو او کند کار دگر چرا کنم
400	 غزل ۱۴۰۵: میل هواش می کنم طال بقاش می زنم
402	 غزل ۱۴۰۶: هر شب و هر سحر تو را من به دعا بخواستم
402	 غزل ۱۴۰۷: دوش چه خورده‌ای بگو ای بت همچو شکرم

404	 غزل ۱۴۰۸: تا به کی ای شکر چو تن بی‌دل و جان فغان کنم
404	 غزل ۱۴۰۹: ای تو بداده در سحر از کف خویش باده‌ام
405	 غزل ۱۴۱۰: تا که اسیر و عاشق آن صنم چو جان شدم
406	 غزل ۱۴۱۱: گرم درآ و دم مده باده بیار ای صنم
407	 غزل ۱۴۱۲: بیا هر کس که می خواهد که تا با وی گرو بندم
409	 غزل ۱۴۱۳: کشید این دل گریبانم به سوی کوی آن یارم
410	 غزل ۱۴۱۴: درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم
411	 غزل ۱۴۱۵: ز فرزین بند آن رخ من چه شهماتم چه شهماتم
412	 غزل ۱۴۱۶: ترش رویی و خشمینی چنین شیرین ندیدستم
412	 غزل ۱۴۱۷: به حق روی تو که من چنین رویی ندیدستم
415	 غزل ۱۴۱۸: دلا مشتاق دیدارم غریب و عاشق و مستم
416	 غزل ۱۴۱۹: بگفتم حال دل گویم از آن نوعی که دانستم
417	 غزل ۱۴۲۰: اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم
418	 غزل ۱۴۲۱: بیا بشنو که من پیش و پس اسبت چرا گردم
418	 غزل ۱۴۲۲: طواف حاجیان دارم به گرد یار می‌گردم
420	 غزل ۱۴۲۳: تو تا دوری ز من جانا چنین بی‌جان همی‌گردم
421	 غزل ۱۴۲۴: بگفتم عذر با دلبر که بی‌گه بود و ترسیدم
422	 غزل ۱۴۲۵: دعا گویی است کار من بگویم تا نطق دارم
423	 غزل ۱۴۲۶: چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم
424	 غزل ۱۴۲۷: من از اقلیم بالایم سر عالم نمی‌دارم
426	 غزل ۱۴۲۸: همه بازان عجب ماندند در آهنگ پروازم
427	 غزل ۱۴۲۹: نه آن بی‌بهره دلدارم که از دلدار بگریزم
428	 غزل ۱۴۳۰: نهادم پای در عشق که بر عشاق سر باشم
429	 غزل ۱۴۳۱: مرا چون کم فرستی غم حزین و تنگ دل باشم
431	 غزل ۱۴۳۲: تو خود دانی که من بی‌تو عدم باشم عدم باشم

432	 غزل ۱۴۳۳: من آنم کز خیالاتش تراشده وثن باشم
434	 غزل ۱۴۳۴: چو آمد روی مه رویم که باشم من که من باشم
435	 غزل ۱۴۳۵: به گرد دل همی‌گردی چه خواهی کرد می‌دانم
436	 غزل ۱۴۳۶: تو خورشیدی و یا زهره و یا ماهی نمی‌دانم
437	 غزل ۱۴۳۷: چو رعد و برق می خندد ثنا و حمد می خوانم
438	 غزل ۱۴۳۸: ندارد پای عشق او دل بی‌دست و بی‌پایم
439	 غزل ۱۴۳۹: من این ایوان نه تو را نمی‌دانم نمی‌دانم
442	 غزل ۱۴۴۰: بنه ای سبز خنگ من فراز آسمان‌ها سم
444	 غزل ۱۴۴۱: بنه ای سبز خنگ من فراز آسمان‌ها سم
445	 غزل ۱۴۴۲: زهی سرگشته در عالم سر و سامان که من دارم
445	 غزل ۱۴۴۳: بشستم تخته هستی سر عالم نمی‌دارم
446	 غزل ۱۴۴۴: ای عشق که کردستی تو زیر و زیر خوابم
447	 غزل ۱۴۴۵: من دلق گرو کردم عریان خراباتم
448	 غزل ۱۴۴۶: گر بی‌دل و بی‌دستم وز عشق تو پابستم
449	 غزل ۱۴۴۷: رفتم به طبیب جان گفتم که ببین دستم
451	 غزل ۱۴۴۸: در مجلس آن رستم در عربده بنشستم
452	 غزل ۱۴۴۹: زان می که ز بوی او شوریده و سرمستم
452	 غزل ۱۴۵۰: بستان قدح از دستم ای مست که من مستم
453	 غزل ۱۴۵۱: گر تو بنمی خسپی بنشین تو که من خفتم
454	 غزل ۱۴۵۲: ساقی چو شه من بد بیش از دگران خوردم
455	 غزل ۱۴۵۳: در آینه چون بینم نقش تو به گفت آرم
456	 غزل ۱۴۵۴: گفتم به مهی کز تو صد گونه طرب دارم
457	 غزل ۱۴۵۵: ای خواجه سلام علیک من عزم سفر دارم
458	 غزل ۱۴۵۶: توبه نکنم هرگز زین جرم که من دارم
459	 غزل ۱۴۵۷: من خفته وشم اما بس آگه و بیدارم

Letter Re - حرف ر

غزل ۱۰۹۶: گر ز سر عشق او داری خبر

Ghazal 1096: If you have news from the head of his love,

گر ز سر عشق او داری خبر

جان بده در عشق و در جانان نگر

If you have news from the head of his love,

Give your soul in love and look towards the Beloved.

عشق دریاییست و موجش ناپدید

آب دریا آتش و موجش گهر

Love is an ocean, its waves are endless,

The water is fire, and its waves are pearls.

گوهرش اسرار و هر سویی از او

سالکی را سوی معنی راه بر

Its essence is a mystery, and every direction is from it,

For the seeker, the path leads towards the meaning.

سر کشی از هر دو عالم همچو موی

گر سر مویی از این یابی خبر

You pull your head from both worlds like a hair,

If you find a hair's worth of news from this affair.

دوش مستی خفته بودم نیم شب

کاوفتاد آن ماه را بر ما گذر

Last night, I was asleep in drunkenness at midnight,

When that moon passed over us.

دید روی زرد من در ماهتاب

کرد روی زرد ما از اشک تر

My yellow face saw itself in the moonlight,

And my yellow face turned even more yellow from tears.

رحمش آمد شربت وصلم بداد

یافت یک یک موی من جانی دگر

His mercy came, gave me the elixir of union,

Each of my hairs found a different life.

گر چه مست افتاده بودم از شراب

گشت یک یک موی بر من دیده ور

Although I had fallen drunk from wine,

Each of my hairs saw and witnessed.

در رخ آن آفتاب هر دو کون

مست لایعقل همی کردم نظر
In the face of that sun, both worlds disappeared,
Drunk, I gazed without reason.

غزل ۱۰۹۷: عقل بند رهروانست ای پسر

Ghazal 1097: Reason is a barrier for travelers, oh son

عقل بند رهروانست ای پسر
بند بشکن ره عیانست ای پسر
Reason is a barrier for travelers, oh son
Break the barrier, the path is clear, oh son.
عقل بند و دل فریب و جان حجاب
راه از این هر سه نهانست ای پسر
Reason is a barrier, heart is deceitful, and soul is veiled
The path is hidden from all three, oh son.
چون ز عقل و جان و دل برخاستی
این یقین هم در گمانست ای پسر
When you rise above reason, soul, and heart
This certainty is also in doubt, oh son.
مرد کو از خود نرفت او مرد نیست
عشق بی درد آفسانست ای پسر
The man who does not go beyond himself is not a man
Love without pain is a myth, oh son.
سینه خود را هدف کن پیش دوست
هین که تیرش در کمانست ای پسر
Direct your heart towards your friend
Beware, for his arrow is in the bow, oh son.
سینه ای کز زخم تیرش خسته شد
در جبینش صد نشانست ای پسر
A heart that is weary from the wounds of his arrow
A hundred signs are on his forehead, oh son.
عشق کار نازکان نرم نیست
عشق کار پهلوانست ای پسر
Love is not the work of delicate ones
Love is the work of warriors, oh son.
هر کی او مر عاشقان را بنده شد
خسرو و صاحب قرانست ای پسر
Whoever becomes a servant to the lovers
Is a king and master of the Quran, oh son.

عشق را از کس میپرس از عشق پرس
 عشق ابر درفشانست ای پسر
 Don't ask anyone about love, ask love itself
 Love is raining down like clouds, oh son.
 ترجمانی منش محتاج نیست
 عشق خود را ترجمانست ای پسر
 My words do not need an interpreter
 Love is its own interpreter, oh son.
 گر روی بر آسمان هفتمین
 عشق نیکونردبانست ای پسر
 If you set your face towards the seventh heaven,
 Love is the noble ladder, oh son.
 هر کجا که کاروانی می‌رود
 عشق قبله کاروانست ای پسر
 Wherever a caravan may go,
 Love is the caravan's qibla (direction of prayer), oh son.
 این جهان از عشق تا نفریبت
 کاین جهان از تو جهانست ای پسر
 This world is far from love until you approach it,
 For this world is your world, oh son.
 هین دهان بر بند و خامش چون صدف
 کاین زبانت خصم جانست ای پسر
 Close your mouth and be silent like a shell,
 For this tongue of yours is an enemy to your soul, oh son.
 شمس تبریز آمد و جان شادمان
 چونک با شمسش قرانست ای پسر
 Shams Tabrizi came and my soul became joyful,
 For my union with Shams is like that of the Quran, oh son.

غزل ۱۰۹۸: آمدم من بی‌دل و جان ای پسر

Ghazal 1098: I have come heartless and soulless, oh son
 آمدم من بی‌دل و جان ای پسر
 رنگ من بین نقش برخوان ای پسر
 I have come heartless and soulless, oh son
 Read my color among the patterns, oh son.
 نی غلط من نامدم تو آمدی
 در وجود بنده پنهان ای پسر
 I did not come by mistake, you came

Hidden in the servant's existence, oh son.
 همچو زر یک لحظه در آتش بخند
 تا ببینی بخت خندان ای پسر
 Laugh like gold in the fire for a moment
 So you may see fortune laughing, oh son.
 در خرابات دلم اندیشه‌هاست
 در هم افتاده چو مستان ای پسر
 In the ruins of my heart, there are thoughts
 Fallen together like drunkards, oh son.
 پای دار و شور مستان گوش دار
 در شکست و جست دربان ای پسر
 Keep your feet steady and listen to the drunken clamor
 In defeat and search, at the door, oh son.
 آمدم و آوردمت آینه‌ای
 روی بین و رو مگردان ای پسر
 I have come and brought you a mirror
 Look at your face and do not turn away, oh son.
 کفر من آینه ایمان توست
 بنگر اندر کفر ایمان ای پسر
 My disbelief is your faith's mirror
 Look for faith within disbelief, oh son.
 می‌زنم من نعره‌ها در خامشی
 آمدم خاموش گویان ای پسر
 I cry out in silence
 I have come to speak in silence, oh son.

غزل ۱۰۹۹: ای نهاده بر سر زانو تو سر

Ghazal 1099: Placed upon your knee, my head
 ای نهاده بر سر زانو تو سر
 وز درون جان جمله باخبر
 Placed upon your knee, my head
 And within my soul, fully aware.
 پیش چشم‌ت سرکش روپوش نیست
 آفرین‌ها بر صفای آن بصر
 Before your eyes, there is no rebellious disguise,
 Blessings upon the purity of that sight.
 بحر خونس‌ت ای صنم آن چشم نیست
 الحذر ای دل ز زخم آن نظر

The sea is bloody, oh beloved, that eye is not present
Beware, oh heart, of the wound caused by that gaze.

در مژه او گر چه دل را مژده‌هاست

الحذر ای عاشقان از وی حذر

Although her eyelashes bring good news to the heart,
Beware, oh lovers, of her and her gaze.

او به زیر کاه آب خفته‌ست

پا منه گستاخ و ر نی رفت سر

She has fallen asleep under the straw and water,
Don't be impudent, even if you don't bow your head.

خفته شکلی اصل هر بیدادی

تا ز خوابش تو نخسپی ای پسر

The essence of every tyranny is asleep in a form,
So that you don't fall asleep, oh son.

پاره خواهم کرد من جامه ز تو

ای برادر پاره‌ای زین گرمتر

I will tear apart my garment from you,
Oh brother, a piece of it is warmer than this.

سرکه آشامی و گویی شهد کو

دست تو در زهر و گویی کو شکر

You drink vinegar and say, "Where is the honey?
Your hand is in poison and you say, "Where is the sugar?

روح را عمریست صابون می‌زنی

یا تو را خود جان نبودست ای مگر

You have been washing your soul with soap for a lifetime,
Or perhaps you have no soul at all.

تا به کی صیقل زنی آینه را

شرم بادت آخر از آینه گر

How long will you polish the mirror?
Finally, be ashamed of the mirror.

سوی بحر شمس تبریزی گریز

تا برآرد ز آینه جانت گهر

Escape towards the sea of Shams Tabrizi,
So that your soul's gem may be lifted from the mirror.

غزل ۱۱۰۰: بس که می‌انگیخت آن مه شور و شر

Ghazal 1100: The moon would stir up such tumult and commotion,
بس که می‌انگیخت آن مه شور و شر

بس که می‌کرد او جهان زیر و زبر

The moon would stir up such tumult and commotion,
And he would turn the world upside down with his motion.

مر زبان را طاقت شرحش نماند

خیره گشته همچنین می‌کرد سر

The tongue has lost the ability to describe it,
And bewildered, it continues to nod its head in agreement.

ای بسا سر همچنین جنبان شده

با دهان خشک و با چشمان تر

Many a head has been shaken in this way,
With dry mouth and wet eyes.

در دو چشمش بین خیال یار ما

رقص رقصان در سواد آن بصر

In his two eyes, he sees the imagination of our beloved,
Dancing and swaying in the darkness of that vision.

من به سر گویم حدیثش بعد از این

من زبان بستم ز گفتن ای پسر

I will speak of his story no more from now on,
I have closed my mouth from speaking, oh son.

پیش او رو ای نسیم نرم رو

پیش او بنشین به رویش درنگر

Go softly before him, oh gentle breeze,
Sit before him and gaze upon his face.

تیز تیزش بنگر ای باد صبا

چشم و دل را پر کن از خوبی و فر

Look quickly at him, oh morning breeze,
Fill your eyes and heart with his beauty and grace.

ور ببینی یار ما را روترش

پرده‌ای باشد ز غیرت در نظر

If you see our beloved's face more radiant,
A veil of jealousy will cloud your sight.

مو نباشد عکس مو باشد در آب

صورتی باشد ترش اندر شکر

Hair may not be present, but its reflection is in the water,
A sour face may be sweet in sugar.

توبه کردم از سخن این باز چیست

توبه نبود عاشقانش را مگر

I have repented of speaking, what else is there to do?
For lovers, there is no repentance.

توبه شیشه عشق او چون گازرست
 پیش گازر چیست کار شیشه گر
 Repentance is like glass in the presence of the Gazelle,
 What is the use of glass before the Gazelle?
 بشکنم شیشه بریزم زیر پای
 تا خلد در پای مرد بی خبر
 I will break the glass and pour it under my feet,
 So that the ignorant man may find eternity at my feet.
 شحنه یار ماست هر کو خسته شد
 گو مرا بسته به پیش شحنه بر
 The beloved's court is where the weary find rest,
 Tell me to approach and be bound to the court's crest.
 شحنه را چاه زنج زندان ماست
 تا نهم زنجیر زلفش پای بر
 The beloved's court is our well, prison and all,
 So I may lay my head at the feet of his hair's thrall.
 بند و زندان خوش ای زنده دلان
 خوش مرا عیشیست آن جا معتبر
 The prison and chains are pleasant, O living hearts,
 My pleasure is authentic in that place.
 گر چه می کاهم چو ماه از عشق او
 گر چه می گردم چه گردون بر قمر
 Although I wane like the moon from his love,
 Although I revolve, what is the sky to the moon?
 بعد من صد سال دیگر این غزل
 چون جمال یوسفی باشد سمر
 After a hundred years, this ghazal of mine
 will be like the beauty of Yusuf in summer shine.
 زانک دل هرگز نپوسد زیر خاک
 این ز دل گفتم نگفتم از جگر
 For the heart never decays beneath the earth,
 I spoke of this from the heart, not from the liver.
 من چو داوودم شما مرغان پاک
 وین غزل ها چون زبور مستطر
 Like David, I am pure, and you are birds,
 These ghazals are like the Psalms, divinely inspired.
 ای خدایا پر این مرغان مریز
 چون به داوودند از جان یارگر
 Oh God, do not let these birds fall,

As they are like David, in love with their soul.

ای خدایا دست بر لب می‌نهم
تا نگویم زان چه گشتم مستتر

Oh God, I place my hand on my lips,
So I do not reveal the secret of what has made me hidden.

غزل ۱۱۰۱: نرم نرمک سوی رخسارش نگر

Ghazal 1101: Gently, look towards his face so soft and fair,

نرم نرمک سوی رخسارش نگر
چشم بگشا چشم خمارش نگر

Gently, look towards his face so soft and fair,
Open your eyes, behold his drunken stare.

چون بخندد آن عقیق قیمتی
صد هزاران دل گرفتارش نگر

When that precious carnelian smiles,
Behold the hundreds of hearts captured by it.

سر برآر از مستی و بیدار شو
کار و بار و بخت بیدارش نگر

Rise up from drunkenness and become awake,
Behold his work, his fate, and his wake.

اندرا در باغ بی‌پایان دل
میوه شیرین بسپارش نگر

Enter into the endless garden of the heart,
Behold the many sweet fruits within it.

شاخه‌های سبز رقصانش ببین
لطف آن گل‌های بی‌خارش نگر

See the dancing green branches of the garden,
Behold the grace of those thornless flowers.

چند بینی صورت نقش جهان
بازگرد و سوی اسرارش نگر

How long will you see the form and image of the world?
Turn back and behold the secrets within it.

حرص بین در طبع حیوان و نبات
بعد از آن سیری و ایثارش نگر

See greed in the nature of animals and plants,
Then behold their satiation and sacrifice.

حرص و سیری صنعت عشقست و بس
گر ندیدی عشق را کارش نگر

Greed and satiation are the craft of love,
If you haven't seen love, behold its work.

گر ندیدی عشق رنگ آمیز را
رنگ روی عاشق زارش نگر

If you haven't seen the colorful love,
Behold the mournful face of the lover.

با چنین دشوار بازاری که اوست
با زر و بی زر خریدارش نگر

With such a difficult market that he owns,
Behold the buyer with or without gold.

غزل ۱۱۰۲: عشق را با گفت و با ایما چه کار

Ghazal 1102: What use are words and gestures in love?

عشق را با گفت و با ایما چه کار
روح را با صورت اسما چه کار

What use are words and gestures in love?
What use are names and forms for the soul?

عاشقان گویاندر در چوگان یار
گوی را با دست و یا با پا چه کار

Lovers say, "In the beloved's polo field we are
What use are hands or feet to the ball?

هر کجا چوگانش راند می رود
گوی را با پست و با بالا چه کار

Wherever he drives his polo ball, it goes
What use are low or high shots to the ball?

آینه ست و مظهر روی بتان
با نکوسیماش و بدسیما چه کار

It is a mirror and manifestation of the idols' faces
What use are their good or bad appearances?

سوسمار از آب خوردن فارغست
مر و را با چشمه و سقا چه کار

The snake is free from drinking water
What use are springs and fountains to it?

آن خیالی که ضمیر اوطان اوست
پاش را با مسکن و با جا چه کار

That imagination which is the conscience of his homeland
What use are houses and places to his foot?

عیسی که برگذشت او از اثیر

با غم سرماش و یا گرما چه کار
The Jesus who passed beyond the physical
What use are his cold or warmth of grief?
ای رسایل کشته با نادى غیب
رو تو را با گفت و با غوغا چه کار
Oh messengers killed by the call of the unseen
What use are words and tumult to you?

غزل ۱۱۰۳: رفتم آن جا مست و گفتم ای نگار

Ghazal 1103: I went there drunk and said, "Oh beloved,
رفتم آن جا مست و گفتم ای نگار
چون مرا دیوانه کردی گوش دار
I went there drunk and said, "Oh beloved,
Listen, how you made me crazy.
گفت بنگر گوش من در حلقه ایست
بسته ی آن حلقه شو چون گوشوار
He said, "Look, my ear is in a ring,
Close that ring like an earring.
زود بردم دست سوى حلقه اش
دست بر من زد که دست از من بدار
I quickly brought my hand towards his ring,
He struck my hand, saying "Take your hand off me.
اندر این حلقه تو آنگه ره بری
کز صفا دُری شوی تو شاهوار
Within this ring, then you may find the path,
And become a king through purity divine.
حلقه ی زرین من وانگه شبه
کی رود بر چرخ عیسی با حمار
My golden ring, and then the night's likeness,
Who will travel on the wheel of Jesus with a donkey?

غزل ۱۱۰۴: باز شد در عاشقی بابی دگر

Ghazal 1104: The door of love has opened to another chamber,
باز شد در عاشقی بابی دگر
بر جمال یوسفی تابی دگر
The door of love has opened to another chamber,
A new radiance shines from the beauty of Joseph.

مژده بیداران راه عشق را
آنک دیدم دوش من خوابی دگر
The good news for the awakened ones on the path of love,
Is that last night I saw another dream.
ساخته شد از برای طالبان
غیر این اسباب اسبابی دگر
It was created for seekers,
Other than this, there are no other means.
ابرها گر می‌نبارد نقد شد
از برای زندگی آبی دگر
If clouds don't rain, it's been tested,
For life, there is another water.
یارکان سرکش شدند و حق بداد
غیر این اصحاب اصحابی دگر
Beloveds became rebellious and justice was served,
Other than these companions, there are no other companions.
سبزه زار عشق را معمور کرد
عاشقان را دشت و دولابی دگر
The meadow of love has become abundant,
For lovers, there is another plain and revolving sphere.
وین جگرهایی که بد پرزخم عشق
شد درآویزان به قلابی دگر
These livers, wounded by the pain of love,
Are hanging on a different hook.
عشق اگر بدنام گردد غم مخور
عشق دارد نام و القابی دگر
If love becomes infamous, don't grieve,
Love has another name and titles.
کفشگر گر خشم گیرد چاره شد
صوفیان را نعل و قبقابی دگر
If the cobbler becomes angry, the solution is found,
For Sufis, there is another sandal and cloak.
گر نداند حرف صوفی دان که هست
دردهای عشق را بابی دگر
If the Sufi doesn't know the word, know that there is another door for the pains of
love.
از هوای شمس دین آموختم
جانب تبریز آدابی دگر
I learned the religion of Shams from the wind,

In Tabriz, there is another etiquette.

غزل ۱۱۰۵: ای خیالت در دل من هر سحر

Ghazal 1105: Your imagination dances in my heart every dawn,

ای خیالت در دل من هر سحر

می خرامد همچو مه یک پاره نور

Your imagination dances in my heart every dawn,

Like a piece of moonlight shining on.

نقش خوبت در میان جان ما

آتش و شور افکند وانگه چه شور

Your beautiful image in our souls,

Ignites fire and passion, what a commotion!

آتشی کردی و گویی صبر کن

من ندانم صبر کردن در تنور

You set a fire and say "be patient",

I don't know how to be patient in the furnace.

یاد داری گآمدی تو دوش مست

ماه بودی یا پری یا جان حور

Do you remember when you came last night, drunk?

Were you a moon, a fairy, or a heavenly soul?

آن سخنهایی که گفتی چون شکر

وان اشارتها که می کردی ز دور

The words you spoke were as sweet as sugar,

And the gestures you made from afar.

دست بر لب می زدی یعنی که تو

از برای این دل من برمشور

You put your hand on your lips, meaning that

You were worried about my heart.

دست بر لب می نهی یعنی که صبر

با لب لعنت کجا ماند صبور

Putting your hand on your lips means patience,

But with your ruby lips, where can patience remain?

رو به بالا می کنی یعنی خدا

چشم بد را از جمال دار دور

Lifting your face upwards means God,

Keep the evil eye away from my beauty.

ای تو پاک از نقشها وز روی تو

هر زمانی یوسفی اندر صدور

Oh, you who are pure from forms and appearance,
At every moment, a Joseph is born in your breast.

غزل ۱۱۰۶: راز را اندر میان نه وامگیر

Ghazal 1106: Do not borrow the secret in between,

راز را اندر میان نه وامگیر

بنده را هر لحظه از بالا مگیر

Do not borrow the secret in between,
And lift me up every moment from above.

تو نکو دانی که هر چیز از کجاست

گر خطاها رفت آن از ما مگیر

Do you know well that everything comes from somewhere,
If there are mistakes, do not take them from us.

روستایی گر بوم آن توام

روستایی خویش را رستا مگیر

If I am from that village,
Do not take me as a rustic.

چون مرا در عشقست ا کرده‌ای

خود مرا شاگرد گیر ستا مگیر

Since you have made me a lover,
Take me as your disciple, not as yourself.

تو مرا از ذوق می‌گیری گلو

تا بنالم گویمت آن جا مگیر

You take me by the throat with ecstasy,
So I may cry out and say, "Do not take me from there.

سوی بحرم کش که خاشاک توام

تو مرا خود لایق دریا مگیر

Head me towards the sea, for I am your reed,
Do not take me as worthy of the sea.

از الست آمد صلاح الدین تمام

تو و را ز امروز و از فردا مگیر

Salahuddin came from the Alast,
Do not take him from today or tomorrow.

غزل ۱۱۰۷: در چمن آیید و بربندید دید

Ghazal 1107: Come to the garden and close your eyes,

در چمن آیید و بربندید دید

تا نیفتد بر جماعت هر نظر
 Come to the garden and close your eyes,
 So that no gaze falls upon the gathering.
 من زیان‌ها کرده‌ام من دیده‌ام
 زخم‌ها از چشم هر بی‌پا و سر
 I have caused losses, I have seen,
 Wounds from the eyes of every footless and headless.
 چشم بد دیدیم ما کز زخم او
 روسیه گردد عیان شمس و قمر
 We have seen with an evil eye, that from its wound
 Russia becomes apparent, Shams and Qamar.
 دور باد از رزم شیران چشم سگ
 دور باد از مهد عیسی کون خر
 The wind is far from the battlefield of lion's eyes,
 The wind is far from the cradle of Jesus, the universe's donkey.
 تیر پرانست از چشم بدان
 خلوت آمد تیر ایشان را سپر
 The arrow flew from the eye of that evil one,
 Solitude came to shield their arrow.
 لیک چشم نیک و بد آمیخته‌ست
 قلب را هر کس بنشناسد ز زر
 But the good and evil eyes are mixed,
 No one recognizes gold from the heart.
 زاهدانش آه‌ها پنهان کنند
 خلوتی جویند در وقت سحر
 The ascetics conceal their sighs,
 Seeking solitude at dawn.
 لیک این مستان به حکم خود نیند
 نیستشان جز حفظ حق حصنی دگر
 But these intoxicated ones do not sleep by their own will,
 Their only fortress is the protection of truth.
 باد کم پیران مزین لاف خوشی
 باد آرد خاک و خس را در بصر
 Do not boast of your happiness, wind with little feathers,
 The wind brings dust and chaff into the eyes.

غزل ۱۱۰۸: ساقیا باده چون نار بیار

Ghazal 1108: Bring wine like fire, oh cupbearer,

ساقیا باده چون نار بیار
 دفع غم را تو ز اسرار بیار
 Bring wine like fire, oh cupbearer,
 Bring the secret to dispel sorrow.
 باده‌ای را که ز دل می‌جوشد
 زود ای ساقی دلدار بیار
 Bring quickly, oh beloved cupbearer,
 The wine that bubbles up from the heart.
 کافر عشق بیا باده ببین
 نیست شو در می و اقرار بیار
 Come, oh infidel of love, and see the wine,
 Become nothing in it and bring confession.
 ساقیا دست همه مستان گیر
 همچنان جانب گلزار بیار
 Oh cupbearer, hold the hands of all the intoxicated ones,
 And bring them towards the garden, just like before.
 پیش این شاهد ما خوبان را
 گردن بسته ز بلغار بیار
 Bring the Bulgars' captive with a bound neck
 Before this witness, our beauties to inspect.
 مؤمنان را همه عریان کردی
 گروی نیز ز کفار بیار
 You made all the believers naked,
 Bring the infidels as well, oh cupbearer.
 شمس تبریز بگو دولت را
 بپذیر اندک و بسیار بیار
 Shams Tabriz, say to fortune:
 Accept a little and bring much.

غزل ۱۱۰۹: ساقیا باده گلرنگ بیار

Ghazal 1109: Bring the rose-colored wine, oh cupbearer,
 ساقیا باده گلرنگ بیار
 داروی درد دل تنگ بیار
 Bring the rose-colored wine, oh cupbearer,
 Bring the remedy for this narrow-hearted pain.
 روز بزمست نه روز رزمست
 خنجر جنگ ببر چنگ بیار
 The day is for celebration, not for war,

Put away the sword of battle, bring the harp instead.

ای ز تو دردکشان دردکشان

دردیی که کندم دنگ بیار

Oh, from you, the pain-giver, the pain-giver,

Bring a pain that will leave me speechless.

من ز هر درد نمی‌گردم دنگ

دردی آن سره سرهنگ بیار

I do not become silent from any pain,

Bring me the pain of that commander.

روز جامست نه نام و ناموس

نام از پیش ببر ننگ بیار

The day is for the cup, not for name and honor,

Take away the name beforehand, bring disgrace.

کیمیایی که کند سنگ عقیق

آزمون کن بر او سنگ بیار

The alchemist who turns stones into carnelian,

Test him by bringing a stone to him.

صیقل آینه نه فلکست

ز امتحان آهن پرزنگ بیار

The mirror is not the sky, it is polished;

Bring a rusty iron for the test.

چشمه خضر تو را می‌خواند

که سیو کش دو سه فرسنگ بیار

The fountain of Khidr is calling you,

Bring a pitcher that can hold two or three farsangs.

پس گردن ز چه رو می‌خاری

نک ظفر هست تو آهنگ بیار

Why do you scratch your neck from which side?

Look, victory is yours, bring the tune.

حرف رنگست اگر خوش بویست

جان بی‌صورت و بی‌رنگ بیار

If the word is colorful and pleasant,

Bring the formless and colorless soul.

کم کنی رنگ بیفزاید روح

بوی روح صنم شنگ بیار

Reducing color increases the spirit,

Bring the scent of the beloved's soul.

لب ببند از دغل و از حیلت

جان بی‌حیلت و فرهنگ بیار

Close your lips to deceit and trickery,
Bring a soul without deceit and with culture.

غزل ۱۱۱۰: از لب یار شکر را چه خبر

Ghazal 1110: What news of the sugar from the lips of the beloved,

از لب یار شکر را چه خبر

وز رخش شمس و قمر را چه خبر

What news of the sugar from the lips of the beloved,
And what news of the sun and moon from his face, Shams?

با دمش باد بهاری چه زند

وز قدش سرو و شجر را چه خبر

What does the spring breeze stir with his breath,
And what news of the cypress and tree in his stature?

گر جهان زیر و زیر گشت از او

عاشق زیر و زیر را چه خبر

If the world became upside down because of him,
What news does the lover of upside down and right side up have?

چونک جان محرم اسرارش نیست

از رهش اهل خبر را چه خبر

When the soul is not privy to his secrets,
What news does the knowledgeable have of his path?

گر چه نرگس نگرانست به باغ

از چمن نرگس تر را چه خبر

Although the narcissus is anxious in the garden,
What news does it have of the moist narcissus in the meadow?

گفته هر قوم هم از مستی خویش

که ز ما قوم دگر را چه خبر

Each group has said of their own drunkenness,
What news do they have of another group?

گفت چونی و دل تو چونست

از دل این خسته جگر را چه خبر

How are you and how is your heart?" he said,
What news does this weary liver have from the heart?

با ملک تاج و کمر گر به همند

از ملک تاج و کمر را چه خبر

If I am with a king adorned with crown and belt,
What news do I have of the crown and belt?

کم کن این ناله که کس واقف نیست

ز آه عشاق سحر را چه خبر
Reduce this lament that no one knows,
What news does dawn have of lovers' sighs?

غزل ۱۱۱۱: روزی خوشست رویت از نور روز خوشتر

Ghazal 1111: Your face is beautiful one day, brighter than the light of day
روزی خوشست رویت از نور روز خوشتر
باده نکوست لیکن ساقی ز می نکوتر
Your face is beautiful one day, brighter than the light of day
Wine is good, but the cupbearer is even better than wine.
هر بسته‌ای که باشد امروز برگشاید
دل در مراد پیچد چون باز در کبوتر
Every knot that exists today will unravel,
The heart will twist in desire like a pigeon in a cage.
هر بی‌دلی ز دلبر انصاف خود بیابد
هر تشنه‌ای نشیند بر آب حوض کوثر
Every heartless one will find justice from their beloved,
Every thirsty one will sit by the water of the Pool of Kawthar.
هر دم دهد بت من نو ساغری به ساقی
کامروز بزم عامست این را به عاشقان بر
Every moment my idol offers a new cup to the cupbearer,
Today, this feast is open to the lovers.
یک ساغر لطیفی کز غایت لطیفی
گویی همه شرابست خود نیست هیچ ساغر
A delicate cup that is the epitome of delicacy,
It seems all wine, yet the cup itself is not wine.

غزل ۱۱۱۲: بر منبرست این دم مذکر مذکر

Ghazal 1112: On the pulpit, this moment is a reminder, a reminder
بر منبرست این دم مذکر مذکر
چون چشمه روانه مطهر مطهر
On the pulpit, this moment is a reminder, a reminder
Like a flowing, pure spring, pure.
بر منبری بلندی دانای هوشمندی
بر پای منبر او مکرر مکرر
On a high pulpit, a wise and intelligent scholar
At the foot of the pulpit, he repeats and repeats.